

به خاطر این که استوار ایستاده بودم و در موسیقی آزادی کامل داشتم. نتیجه آن تعدادی آلبوم **hard rock** بسیار متأثر از باروک بود که نسبتاً خوب از آب درآمد. گرچه از موسیقی بی که در آن زمان ساخته بودم راضی و خوشحال بودم، همیشه در پس ذهنم تصویری از آن قطعه کلاسیکی بود که خودم آن را نوشته باشم و توسط یک ارکستر کامل و **choir** اجرا شده باشد. این فرصت دست نداد تا سال ۱۹۹۶ که به طور جدی برای ساخت این قطعات وقت گذاشتم. مغفای زیادی نت کلاسیک در ذهن داشتم ولی آن‌ها را روی کاغذ نیاورده بودم. آن‌ها را از گوش کردن بسیار دقیق به دست آورده بودم. من همیشه به وسیله گوش‌هایم می‌نوازم! پس راه جفت‌چوچور کردن کنسرتو سوئیت تقریباً غیرآرتدوکس بود. اساساً من بدنام‌نوازی می‌کردم تا به نت خوبی برسم تا اسپوستگی و پیشرفت آگورد حاصل شود. از خوش‌شناسی یک استودیوی **multitrack** داشتم که کار ضبط نسخه‌های اولیه **demo** را آسان می‌کرد و خوش‌بختی بزرگ‌ترم آن بود که یک نوازنده بزرگ کیبورد در گروهام **متس‌السن Mats Olsson** ساعات نامحدود و غیرقابل شمارشی را با من در استودیو گذراند. من آن‌ها را می‌نوشتم و **Mats** آن‌ها را با کیبورد برگردان می‌کرد. مثلاً من می‌گفتم: «این قسمت را با صدای ویولن سل بزب،» من آن‌ها را با دهان می‌زدم یا با گیتار می‌نواختم. سپس می‌رفت سراغ هارسیکورده، کنسرتاس، ویولن‌ها، فلوت، ترمبون، ابوا، تیمپانی، **choir**... این کار تقریباً سه ماه طول می‌کشید و در حین کار ایده‌های جدیدی به ذهنم می‌رسید، بندها مورد تجدیدنظر قرار می‌گرفت یا تغییر می‌کرد. کنار هم قرار می‌گرفت. گام‌ها تغییر می‌کرد. توجه‌های اصلی چیز دیگری می‌شد؛ توجه‌های جدید و ملودی‌ها زیوروی می‌شد. کنسرتوان‌ها اضافه می‌شد و همین‌طور کار پیش می‌رفت. در طول این همه دوتنگی، **Mats** ضمیمه در کنارم بود و به این خاطر عمیقاً از او تشکر می‌کنم. زمانی که ساخت من در حال کامل شدن بود، مرحله منطقی بعدی تهیه نسخه‌ای بود که تمام

قسمت‌ها را برای سازها، **choir**... و نشان بدهد. زمانی که مشغول ضبط یکی از آلبوم‌هایم بودم، **Mats (Inspiration)** خارج از کشور بود. برای چند قطعه به یک نوازنده کیبورد نیاز پیدا کردم. دیوید روزنتال **David Rosenthal** به من پیشنهاد شد. قبلاً راجع به او شنیده بودم، از او برای همکاری دعوت

## مالمستین با گوش‌هایش می‌نوازد

آن‌ها قطعات هوی‌راک **heavy rock** و سخت تحت‌تأثیر موسیقی باروک بودند. من درحالی‌که از روح و انرژی راک لذت می‌بردم اما از قسمت‌های معمولی و یکنواخت ملودیک گروه متوسط راک، به‌خصوصی زمانی که اصلاً نمی‌خواستند از پنتاتونیک دور بشوند، احساس بی‌حواسی و خستگی می‌کردم و از این پس علاقه‌ام را به گوش دادن به راک از دست دادم.

در سیزده سالگی، گیدون کرمر **Gidon Kremer** نوازنده ویولن را در تلویزیون سوند دیدم. آن‌چشم می‌شدیم به‌راستی مجذوبم کرد. **24 caprices** نیکولو پآگانینی **Nicolo Paganini** را می‌نواخت که سریعاً آن را خریدم. این یک انقلاب مهم در من ایجاد کرد زیرا رویکرد و مدل من و نسبت به گیتار برای همیشه تغییر داد. نت‌های ساستینینگ طولانی یا ویبراتوهای دراماتیک، خطوط لوج و فرود ایستاری و آریژهای تقریباً غیرممکن، در درازمدت به بزرگ‌ترین تأثیر بر تکنوازی من تبدیل شدند.

به‌مرحال به جای آموختن مستقیم این قطعات، اکثر در حالت‌های مشابه آن به‌ماه‌نوازی **improvised** می‌کردم. آشکارا این کار سختی بود و سال‌ها پشت سر گذاشته شد تا به هدفم نزدیک شدم. همان‌طور که به سیر نئوکلاسیک خودم ادامه می‌دادم، در خیال خود به این فکر می‌کردم که شاید روزی، بس‌تولسم قطعه‌ای برای ارکستر، گروه سوردخوئان کلیسایی **choir** (مادرم در یک گروه **choir** باروک می‌خواند) و گیتار توسط خودم به‌عنوان تکنواز بنویسم. بدون درامز، راک و بدون خواننده، راک.

پس از آشنای به امریکا در نوزده سالگی، در سال ۱۹۸۲ کار ضبط طوری پیش می‌رفت که خویش را هم نمی‌دیدم. احساس خیلی خوبی داشتم، تنها گلستانه چهلویکم **47**

من از زمانی که به دنیا آمدم با موسیقی ادامه شده بودم. خواهر و برادر بزرگم هر دو نوازنده چند ساز بودند. پیانو، فلوت، ویولن و درامز. اولین گیتاری که گرفتم هدیه پنج سالگی‌ام بود اما هرگز دوره آموزشی ندیدم. هر چند برای دو سال دور‌های تریس پیانو، کرنت **comet**، فلوت و درامز دیدم. سال ۱۹۷۰، هفت ساله بودم که در تلویزیون سوند جیمی هندریکس **Jimi Hendrix** را دیدم، و از همان موقع عشقم به گیتار شروع شد تا به امروز. همان لحظه گیتار را برداشتم و روزهای متعددی گیتار زدم، درست مثل یک جن‌زده مجنون. در هشتمین سالگرد تولدم اولین **LP** را ضبط کردم که آهنگ **Fireball** گروه دیپ پرپل **Deep Purple** بود. من عاشق انرژی و قدرت آن گروه بودم. در نه سالگی به گروهی پیوستم که اکثر آهنگ‌های **Deep Purple** را بازنوازی می‌کردند، اما در خلال کار شروع به نوشتن آهنگ‌هایی از خودم کردم. و این کار عملاً به جناب رسیده که تمام تکنوازی‌ها و آهنگ‌های **Blackmore** و **Hendrix** را می‌دانستم و با شگفتی به خودم می‌گفتم حال که این گونه است به‌ما چه خواهد شد؟

در همین دوره خواهرم، لولو **Lollo**، اینگی از جنس **Genesis** به‌نام **Trespass** (تخطی) برابم آورد. تنظیم ساختار آگوردی و ملودی‌های کنسرتوان آن مرا سخت فریفته و مجذوب خود کرد. آن‌ها تمام موزهای پنتاتونیک بلوز را درنوردیده بودند. در ابتدا از این متعجب بودم که تمام این چیزها از کجا آمده‌اند، اما پس از تجزیه و تحلیل مجموعه کلاسیک مادرم که اکثر باروک بود فهمیدم که منشأ آن‌ها کجاست. از آن موقع به بعد علاقه و عشقی برگشت‌اپادیزر نسبت به موسیقی کلاسیک در من موجود آمد.

در دوازده سالگی به تشکیل گروه‌های مختلفی پرداختم که فقط ساخته‌های من را اجرا می‌کردند،

داشت. پس از گفت‌وگو با تعداد زیادی ارکستر دیگر، تصمیم گرفتیم ترکیبی از نوازندگان، سالن کنسرت (کنسرت هال) و تسهیلات ضبط با کیفیت بالا گردآوریم تا بتواند نیازهای ما را به بهترین شکل برآورده سازد.

ضبط موقعیت بی‌نظیری برای من، ارکستر و مهندسين بود. همه چیز عالی پیش رفت. پس از پایان ضبط ارکستر، به میامی Miami برگشتیم تا قسمت‌های گیتار را ضبط کنیم و آلبوم را میکس کنیم، نتیجه کار وحشانه‌ترین آرزوهایم را فرا برد. رویایم درست از آب درآمد. □

وضعیتی مترقی و پیش‌رفته بی‌کم و کاست پابرجا می‌مانند. هنگامی که در یک تور یوئل لوی Yoel Levi، رهبر ارکستر سمفونی آتلانتا، را ملاقات کردم، به دموهای قطعات من گوش کرد و به شدت تحت تأثیر قرار گرفت. او نوازندگی من را از طریق پسرش می‌شناخت و برای این پروژه بسیار مشتاق و علاقمند بود.

در ژوئن ۱۹۹۷، سوار هواپیما شدم به شهر زیبای پراگ پرواز کردم تا تمرین برای اجرا و ضبط را آغاز کنم. Pony Canyon، شرکت ضبط و توزیع ژاپنی‌ام، رابطه نزدیکی با ارکستر فیلارمونیک چک

کردم. او به استودیوی من آمد و عالی نواخت. او بسیار خوب پیش رفت و از او خواستم به ایده‌های من برای قطعات ارکسترال گوش دهد. پس از این که آن‌ها را برایش نواختم گفت او کسی است که می‌تواند آن‌ها را بازنویسی کند. او آن‌ها را برای تمام سازها و choir نوشت و یک نسخه سینتی‌سایزری ضبط کرد و من تمام قطعات گیتار را دوباره ضبط کردم، و خوب از کار درآمد.

مرحله بعدی پیدا کردن یک رهبر و یک ارکستر خوب بود. به نظر می‌رسد در حیطه موسیقی کلاسیک، اکثر رهبرها و ارکسترهای خوب سال‌ها در

## انتشار دومین آلبوم Cold Play

Chris: از تمام چیزهای این دنیا مهم‌تره. از زمانی که فهمیدیم تمام چیزها را برای اثبات خود در اختیار داریم. ما این شانس را به دست آوردیم و هیچ وقت دیگر چنین شانس به ما رو نخواهد آورد. ما می‌توانستیم که به دام کوکائین بیافتیم و محو شویم یا این که خوب بشویم. سعی کردیم که خوب باشیم. تمام وقت کار می‌کردیم، درس‌های خوانندگی می‌گرفتیم، Jonny ۱۵ متد جدید گیتار نوازی آموخت. پس ما نمی‌خواستیم که این موقعیت را هدر بدهیم.

آیا از همان زمان که روی آلبوم کار می‌کردید، قرار بود همین قطعه به عنوان تک‌ترانه بیرون بیاید؟  
Jonny: یک جورهایی فکرش را کرده بودیم.  
Chris: سخت‌ترین کاری که کردیم بود. جالبه چون مدت قطعه سه دقیقه‌ونیم بود و ما بی‌اغراق بیش از ۲۰۰ ساعت روی آن کار کردیم. زمان بسیار زیادی صرف‌اش کردیم چون ابتدا آن را خیلی آهسته زدیم، بعد خیلی سریع بعد خیلی پرخاشگرانه.

مثل Papa Roach صدا داد بعد مثل Will Young، از تمامی شکل‌های ممکن موسیقایی گذر کرد. بعد کاری کردیم که مثل Coldplay صدا دهد و بعد آن را منتشر کردیم.

آیا این نمونه‌یی از آلبوم است؟  
Chris: تنها نمونه Will (درامر) است که عالی شده اولین قطعه است که پس از مدت‌ها با درام آغاز می‌شود. □

Jonny: مقداری برقی و مقداری آکوستیک.  
Chris: یادمان نمی‌آد. ولی ما آکوستیک را دوباره کردیم.

فستیوال Glastonbury را پیش‌رو دارید. آیا آخرین بار روی سن نگفتید که ظرف یک یا دو سال دوباره تیرت اول روزنامه‌ها می‌شوید؟

Chris: واقعاً ما این‌رو گفتیم؟ دلیل این که این قدر دوستانه برخورد کردیم این بود که فراموش کرده بودیم که اجرای بعدی ما Glastonbury است. ما در حال لذت بردن از این آخرین هفته‌های پیش از جمع کردن صحنه هستیم. برای این است که ما ماه‌ها تمرین می‌کردیم. به‌تنها چیزی که در ۱۰ ماه گذشته فکر می‌کردیم همین بود. توی

اتومبیل با Michael Eavis بودیم. در Pilton Fete اجرا داشتیم. او و همسرش جلو نشسته بودند و او گفت من برای Glastonbury در حال برنامه‌ریزی هستیم شما هم می‌خواهید شرکت کنید؟ و از آن موقع مشغول آماده کردن خود هستیم. چون نمی‌خواهیم چیزی کمتر از خوب باشیم.

حداقل یک ضرب‌الاجل برای اتمام آلبوم بودا چون ممکن بود شما هنوز اون تومی‌ماندید.

Chris: اون زمان که به دیدن ما آمدی، بسیار آشفته بودیم.

بسیاری از مردم می‌گویند که پس از موفقیت آلبوم اول شما آلبوم جدید را تنها برای خودتان کار کرده‌اید. چون دیگر چندان مهم نیست. درسته؟

آلبوم نخست گروه Coldplay (گلستانه شماره ۳۰) با نام Parachutes موفقیتی باورنکردنی برایشان به‌ارمغان آورد. این آلبوم جایزه بهترین آلبوم آلترناتیو سال ۲۰۰۲ Grammy را از آن خود کرد و دومین اثر گروه The rush of blood into the head تا پایان همین ماه (جولای) به بازار عرضه خواهد شد. ماه گذشته نخستین تک‌ترانه از آلبوم با نام In my Place منتشر شد.

BBC مصاحبه کوتاهی با Coldplay در مورد انتشار دومین آلبوم گروه ترتیب داده که می‌خوانیم:

آلبوم را کی به اتمام رساندید؟  
Chris: آه، آیا واقعاً هیچ وقت تمام می‌شود؟ از زمانی که آلبوم را تمام کردید به چه کاری مشغول بودید؟

Chris: مثل میمون تمرین می‌کردیم. میمون‌ها چه طور تمرین می‌کنند؟  
Chris: خیلی سخت.

برای اجراهاست؟  
Chris: برای... کی اجرا داریم؟  
Jonny: چهارشنبه.

تور امریکایی برگزار می‌شود؟  
Jonny: فکر می‌کنم در ماه اگوست.

در آلبوم جدید چه قدر گیتار آکوستیک و چه قدر گیتار برقی وجود دارد؟